

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی میان عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال دوم، شماره ۸، زمستان ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۴ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۱-۲۵

بررسی تطبیقی آراء نقدی احسان عباس و عبدالحسین زرّین کوب در نگاه به سنت و تجدد ادبی^۱

ابوالحسن امین مقدسی^۲

دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران

داود شیروانی^۳

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران

چکیده

احسان عباس و عبدالحسین زرّین کوب که با وسعت دامنه‌های علمی خویش، دایرةالمعارفی در نوع خود به شمار می‌روند، در زمینه نقد ادبی معاصر عربی و فارسی بسیار پرتلاش ظاهر شدند و آثار زیادی بر جای گذاشتند. آن‌ها توانستند بین تاریخ ادبیات و نقد ادبی رابطه بسیار نزدیکی برقرار کنند. فعالیت نقدی این دو ناقد برجسته، در قالب کار نقد تطبیقی گنجانده می‌شود؛ بدین صورت که هر آنچه از گذشته نقد ادبی شرق و غرب فرا گرفته بودند، با نقد ادبی معاصر تطبیق دادند و شکل جدیدی از نقد به وجود آوردند. به همین جهت می‌توان آن‌ها را از جمله ناقدان مخضرم به شمار آورد. آن‌ها ضمن بررسی همه جانبه نقد ادبی گذشته خود و آگاهی کامل از مکتب‌ها و روش‌های نقدی نوین، نگاهی نوگرایانه به سنت داشته‌اند؛ از تأثیر متعادل و متقابل فرهنگ و ادب غرب و شرق استقبال کردند و برخلاف کسانی که در این زمینه به افراط یا تفریط گرایش داشتند، راه اعتدال را در پیش گرفتند. هرچند در مواقعی دیده می‌شود که میزان گرایش آن‌ها به سنت و تجدد به یک اندازه نیست و برخلاف احسان عباس که ذاتاً مدرنیسم محسوب می‌شود و از شعر نو بسیار استقبال می‌کند، زرّین کوب گرایش بیشتری به سنت دارد؛ اما در عین حال هر دوی آن‌ها به تجدد و نوآوری با پشتوانه کلاسیسیم اعتقاد دارند. همین گرایش همه جانبه و تنوع رویکردها، آن‌ها را از سایر منتقدان معاصر متمایز می‌کند.

واژگان کلیدی: زرّین کوب، احسان عباس، نقد ادبی، سنت و تجدد، شعر نو، غرب و شرق

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲۳

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۶

۲. رایانامه نویسنده مسئول: abamin@ut.ac.ir

۳. رایانامه: davoudshirvani@yahoo.com

پیشگفتار

به عقیده اغلب صاحب‌نظران، ادبیات و نقد ادبی فارسی و عربی از قرون گذشته همواره در کنار یکدیگر و متأثر از هم بوده‌اند. فرهنگ نقد ادبی این دو ملت، چنان از جوانب مختلف با هم آمیخته است که بررسی ادبی هریک از آن‌ها با توجه به منابع موجود، جدا از اندیشه‌های اصلی آن دو، یعنی ادبیات عربی - اسلامی کار آسانی به نظر نمی‌رسد. نقد ادبی در میان هر دو ملت، مراحل تاریخ یکسانی را پشت سر گذاشته است و این امر چنان واضح و آشکار بوده که اکثر ناقدان معاصر ما، از جمله احسان عباس و زرین کوب به خوبی به آن پی برده بودند. میان اندیشه‌های این دو ناقد شباهت‌های بسیاری وجود دارد. یکی از این شباهت‌ها، تأثیرپذیری آن‌ها از نقد امروزی غرب است. ولی این به معنای انکار تأثیر نقد ایرانی و عربی بر نقدنویسی غربی نیست. تأثیر آراء ناقدانی چون جاحظ و عبدالقاهر جرجانی (ایرانی‌الاصیل) بر تکامل نظریه‌های غربی چون نظریه‌های شکل‌گرایان، کاملاً آشکار است. (در ادامه درباره این تأثیر سخن خواهیم گفت). امروزه نقد ایرانی و عربی شکل مستقلی ندارد و ابداع‌کننده مکتب خاصی در این زمینه نیست و به نظر می‌رسد به استثنای آثار و تألیفات نقدی شمار معدودی از ناقدان مثل احسان عباس و زرین کوب، هم‌چنان در حصار از نقایص و کاستی‌ها باقی مانده است و نیازمند مشخص شدن گستره و حدود است. احسان عباس و زرین کوب، جزو ناقدان مخضرم به شمار می‌آیند. مرحله اول فعالیت نقدی احسان عباس با شاگردی احمد امین، و زرین کوب با شاگردی فروزانفر آغاز شد. مرحله دوم آن نیز با اوج‌گیری جنبش نقد ادبی در اواسط قرن بیستم و به دنبال آن مرحله نوگرایی در نقد که با نفوذ نظریه‌های نقد غرب به حوزه نقد عربی و فارسی آغاز گشته، همراه بوده است. این دو ناقد برجسته، علی‌رغم تفاوت آراء اندکی در زمینه نقد ادبی نسبت به ادوار مختلف، شباهت‌های فراوانی با هم دارند و دارای رویکردهای نقدی، نوآوری‌هایی در زمینه نقد ادبی و شیوه‌های خاصی در تعامل با نظریه‌های نقدی غرب هستند. در زمانی که بسیاری از منتقدان شرق به نقد غربی توجه مطلق داشتند. احسان عباس و کمی بیشتر زرین کوب، هم‌زمان با توجه به نقد غربی، رابطه خود را با گذشته ادبی خویش حفظ و تقویت کردند و بدون شک این از ویژگی‌های مثبت کار نقدی آن دو محسوب می‌شود. از جمله دلایل انتخاب این دو شخصیت برجسته در این مقال، علاوه بر برخی موارد ذکر شده این است که هر دو از استادان صاحب‌نظر در حوزه نقد ادبی بودند؛ به گذشته ادبی خود اعتقاد داشتند و هر دو از

حوزه‌های نقد ادبی جدید در غرب آگاهی کامل داشتند و از نزدیک با مکاتب نقد ادبی جدید آشنا بودند. دربارهٔ پیشینهٔ این تحقیق باید گفت، مقاله‌ای تحت عنوان «زرین کوب و احسان عباس، دو قلّهٔ نقد ادبی» که حدوداً ده صفحه است، نوشته شده که از منابع این پژوهش نیز می‌باشد. نویسندهٔ این مقاله ضمن اشاره به زندگی این دو ناقد برجسته، به شیوهٔ نقدی آن‌ها اشاره‌ای مختصر داشته است؛ ولی وارد مبحث این مقال که حول محور سنت و تجدّد ادبی است، نشده است.

مفهوم نقد ادبی و ادبیات تطبیقی

تعریف نقد ادبی در نزد پیشینیان، با آنچه امروزه از آن استنباط می‌شود متفاوت است. مراد از نقد نزد قدما، معمولاً این بوده است که معایب اثری را بیان کنند و مثلاً دربارهٔ اینکه الفاظ آن چه وضعی دارند یا معنی آن برگرفته از اثر دیگری است و به طور کلی از فراز و فرود لفظ و معنی سخن گویند. این معنی از خود لغت نقد فهمیده می‌شود. اما در دوران جدید، مراد از نقد ادبی نشان دادن معایب اثر نیست - هرچند ممکن است به این امر هم اشاراتی داشته باشد - زیرا نقد ادبی به بررسی آثار درجه یک و مهم ادبی می‌پردازد و در این گونه آثار بیش از اینکه نقاط ضعف مهم باشد نقاط قوت مطرح است. «منتقد آثار ادبی کارش عبارت از این است که بین نویسندهٔ آثار ادبی با خوانندهٔ عادی واسطه بشود و لطائف و دقایقی را که در آثار ادبی هست و عامهٔ مردم را اگر کسی توجه ندهد بسا که از آن غافل و بی‌نصیب بمانند، معلوم کند و آن‌ها را بدان لطائف و بدایع متوجه نماید و اگر هم معایب و نقایصی در آن آثار هست که عامه اکثر ملتفت آن‌ها نیستند و به همین جهت راجع به آن آثار بیهوده در خوش بینی مبالغه می‌کنند، آن معایب و نقایص را نیز آشکار بنماید و از پرده بیرون اندازد تا قیمت حقیقی و بهای واقعی هر یک از آثار ادبی معلوم و معین باشد.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۲)

ادبیات تطبیقی نیز شاخه‌ای است از نقد ادبی که از روابط ادبی ملل مختلف باهم و از انعکاس ادبیات ملّتی در ادبیات ملّت دیگر سخن می‌گوید؛ به عبارت دیگر، «ادبیات تطبیقی تصویر و انعکاس ادبیات و فرهنگ ملّتی است در ملّت یا ملّت‌های دیگر». زرین کوب می‌گوید: «ادبیات تطبیقی شاخه‌ای است از نقد ادبی که از روابط ادبی ملل مختلف باهم و از انعکاس ادبیات ملّتی در ادبیات ملّت دیگر سخن می‌گوید؛ یا در واقع عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان و پژوهنده‌ای که به تحقیق در این رشته اشتغال دارد، مثل آن است که در سرحدّ قلمرو زبان قومی به کمین می‌نشیند تا تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی را که از آن سرحد، بین آن قوم و اقوام دیگر روی می‌دهد، تحت نظارت و مراقبت خویش بگیرد و پیداست که

حاصل تحقیق او با میزان دقت و مراقبتی که در این تحقیق به کار بندد مناسب خواهد بود.» (همان: ۱۲۵) احسان عباس و زرین کوب، خود مصداق واقعی این تعریف از نقد تطبیقی هستند که با مطالعات فراوان و با زیرکی تمام، در کمین ادبیات همه ادوار و ملل مختلف نشستند و آنچه را برای نقد ادبی معاصر مناسب می‌دیدند، به ارمان آوردند و با تطبیق آن با فرهنگ عربی و فارسی، آن را بومی کردند.

احسان عباس

احسان رشید عبدالقادر عباس، معروف به احسان عباس، سال ۱۹۲۰ در روستای عین غزال حیفای فلسطین به دنیا آمد. تحصیلات اولیه را در زادگاه خود و شهر صفد به پایان برد و دوره دبیرستان را در «کلیة العربیة» قدس intermediate palestine (۱۹۴۱-۱۹۳۷) فراگرفت. مدت شش سال در مدارس فلسطین؛ به ویژه شهر صفد به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۴۶ برای ادامه تحصیل به مصر رفت و در دانشگاه قاهره، در رشته ادبیات عربی به تحصیل اشتغال یافت. پس از طی مدارج تحصیلی لیسانس و فوق لیسانس، در سال ۱۹۵۴ با دفاع از پایان‌نامه خود، «التقد الأدبی إلى قرن الخامس الهجری» به راهنمایی محمد امین، به اخذ درجه دکتری نائل آمد.

پس از اعلام رسمی حکومت اشغالگر فلسطین در سال ۱۹۴۸ که به واقعه نکهه معروف است، به همراه خانواده‌اش به کشورهای مختلف عربی سفر کرد و دیگر به فلسطین بازنگشت. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۶ استاد دانشگاه آمریکایی بیروت بود. مدتی ریاست بخش عربی و مرکز تحقیقات خاورمیانه آن دانشگاه را بر عهده داشت و مدت دو سال هم میهمان دانشگاه پرینستون آمریکا بود. از سال ۱۹۸۶ تا پایان عمر نیز با دانشگاه اردن همکاری داشت و سرانجام در ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ درگذشت.

احسان عباس از سخت‌کوش‌ترین محققان و نویسندگان جهان و به ویژه دنیای عرب است که بدون شک در نوع خود کم‌نظیر می‌نماید. او در مدت حیات پر بار خود، عضو چندین فرهنگستان و انجمن علمی بوده؛ جوایز و نشان‌های علمی و فرهنگی بسیاری را از آن خود ساخته است و آثار متعددی نیز از خود به یادگار گذاشته است. گستردگی حوزه‌های فعالیت او به حدی است که از ۱۰۰ اثر تجاوز می‌کند؛ آن هم آثاری که در نوع خود بی‌نظیرند و از معتبرترین منابع و مآخذ در حوزه خود به شمار می‌روند. (از مهم‌ترین آثار وی در زمینه نقد سنتی می‌توان از کتاب *التقد الأدبی عند العرب* و در زمینه نقد معاصر، از کتاب *إتجاهات الشعر المعاصر العربی* نام برد.) از این رو می‌توان وی را

قرینه زرین کوب به شمار آورد. احسان عباس، هشتاد و سه سال عمر گرانبهای خود را در دو زمینه آموزشی و تحقیقی هزینه کرد. به دلیل همین فعالیت‌های پژوهشی و تحقیقی متعدد در حوزه‌های مختلف است که او را «سادن التراث» (پرده‌دار میراث فرهنگی)، «علامه نهضوی»، «علامه انقلابی»، «قمر السماء» (ماه آسمان) و «عالم موسوعی» (دانشمند دایرةالمعارفی) خوانده‌اند. هم‌چنین به جهت تبخّری که در دو دنیای سنت و مدرنیته داشته است، او را «استاد محضرم» نامیده‌اند.

بررسی آثار انتقادی احسان عباس، کار چندان آسانی به نظر نمی‌رسد؛ چراکه او به علّت مهارت فوق‌العاده در علوم مختلف، هرگز خود را به زمینه علمی خاصی پایبند نکرده است که بتوان به راحتی شیوه کار او را در چارچوب آن علم سنجید؛ بلکه گستردگی حوزه‌های معرفتی وی، بر نقدش بی‌تأثیر نبوده و در گزینش رویکردهای انتقادی‌اش هویدا گشته است. وی برای مطالعه هر متن، رویکردی متناسب با آن برمی‌گزیند که با سیاق و هدف متن مورد مطالعه هم‌سو باشد. عدم پایبندی احسان عباس به رویکردی خاص، دال بر این نیست که او در مطالعات و پژوهش‌های انتقادی‌اش از روش خاصی برخوردار نباشد؛ بلکه هر یک از ناقدان که آثار وی را مطالعه کردند شیوه خاصی را با توجه به آن اثر برای وی برگزیدند و آن اثر را یک تجربه جدید در کار نقدی وی برشمردند. این نشان‌دهنده تنوع کار نقدی و حاصل مطالعات فراوان او در زمینه‌های مختلف می‌باشد.

از آثار احسان عباس پیداست که او در فرهنگ معاصر بسیار تعمق کرد؛ در حالی که دیگر ناقدان فرصت پیدا نکردند که حتی بر سطح آن واقف شوند. بکر عباس می‌گوید: «احسان عباس به عنوان یک ناقد، از همان ابتدای کار توانسته است با تکمیل نیازهای علمی و فرهنگی ضروری عصر حاضر، بر مشکلات و سختی‌های موجود بر سر راه یک ناقد غلبه کند؛ چراکه جایگاه یک ناقد معاصر در عصر جدید را درک کرده بود.» (بکار، ۲۰۰۱: ۲۲) همان‌طور که خود او می‌گوید: «هر کسی در ابتدا در یک کار متخصص نیست؛ بلکه باید اطلاعات وسیعی از فرهنگ‌های مختلف را فرا بگیرد؛ از میراث گذشته گرفته تا معاصر، به همراه رویکردهای علمی، فنی، فلسفی و دینی.» (عباس، ۱۹۸۰: ۵)

یکی از شاخصه‌های کار نقدی احسان عباس، توجه ویژه او به میراث ادبی همه ادوار و فرهنگ‌های مختلف است. عباس عبدالحلیم عباس نیز این تنوع در کار نقدی وی را تأیید می‌کند و می‌گوید: «خواننده آثار نقدی وی متوجه می‌شود که وی همواره در بررسی متن‌های شعر تنوع داشت که همین امر نشان از تنوع حقیقی و کامل در شخصیت نقدی وی دارد. او کارش را با فرهنگ عربی

- اسلامی آغاز می‌کند (از زمانی که در صفت به عنوان معلم در مدرسه تدریس می‌کرد، در فکر نوشتن کتاب تاریخ نقد ادبی عرب بود) و در عین حال رابطه بسیار قوی با میراث ادبی غرب دارد که این رابطه در اغلب آثار وی نمود پیدا کرده است. (عبدالحمید عباس، ۲۰۰۲: ۱۱) «احسان عباس به فرهنگ عربی قدیم و جدید خویش عشق می‌ورزید؛ اما این امر مانع اظهار علاقه او به شعرای غربی رومانتیک مثل: کالریج و وردزورث و غیره نشد. او هم چنین عاشق نمایشنامه‌های شکسپیر بود.» (پروینی، ۱۳۸۴: ۳) «احسان عباس در نقد هم خود را به چارچوبی ملزم نمی‌کند؛ بلکه اجازه می‌دهد تا خود اثر ادبی روش وی را تعیین کند.» (قضاة، ۱۳۸۴: ۷)

زرین کوب

در این جا به مختصری از زندگی پربار زرین کوب با قلم خودش اشاره می‌کنیم: «شمه‌ای از سرگذشت مرا خواسته‌اند. اجمالش آن است که عمری را در مدرسه صرف کرده‌ام و از آنچه بیشترین مردم آن را بهبود در کتاب و مدرسه می‌جویند نشانی ندیدم و بعد از هفتاد سال هنوز آن را همه جا می‌جویم و هیچ جا نمی‌یابم. در اواخر اسفند سال ۱۳۰۱ در بروجرد در کوی صوفیان چشم به جهان گشودم. در پنج سالگی به مکتب رفتم. آن جا با سوره‌های کوتاه و آخر قرآن آشنا شدم؛ اما خط نیاموختم و سال بعد از آن در یک مدرسه غیر دولتی به نام دبستان، با خط و حساب آشنایی پیدا کردم. دوره ابتدایی و قسمتی از دوره متوسطه را در همان محله زادگاه خود طی کردم؛ اما تحصیلات متوسطه‌ام را در تهران به پایان رساندم.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱)

نوشتن در باب شخصیت، آثار و تألیفات زرین کوب کار آسانی نیست. این معنا از قلت مطلب و مدرک نیست؛ بلکه از وفور و کثرت آنهاست. فعالیت شبانه‌روزی این مرد برجسته و کم‌نظیر در راستای اهداف ژرف وی و دیگر یاران متقدم و متأخرش، شکل‌دهنده نهایی‌ترین تصویر و توصیف عالمانه از فرهنگ، تاریخ و ادبیات ایران زمین است. مجموعه کتاب‌ها و مقالات طبقه‌بندی شده وی در زمینه‌های مختلف، به بیش از پنجاه اثر می‌رسد. بخش اعظم و مهمی از آثار وی در زمینه نقد ادبی است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به کتاب *نقد ادبی و شعر بی‌دروغ*، *شعر بی‌نقاب* اشاره کرد. زرین کوب در سال‌های نوجوانی انگلیسی و فرانسوی را آموخت. در دوران جنگ دوم از صاحب منصبان ایتالیایی و آلمانی حاضر در ایران دو زبان را نیز فراگرفت و بعدها در دوران تدریس در دانشگاه کالیفرنیا به یادگیری زبان اسپانیایی پرداخت. آشنایی با این زبان‌ها به او امکان می‌داد تا از

آخرین تحقیقات اروپائیان در ادبیات ایران و مشرق زمین، همچنین ادبیات تطبیقی بهره گیرد. علاوه بر آن، در بنیان‌های فکری غربیان نیز به خوبی تفکر و تدبّر نماید. جامعیت آثار وی هم از همین سرچشمه می‌گرفت که او از نگاه امروز به گذشته می‌نگریست و از نگاه سنت در پدیده‌های امروزی نظر می‌افکند. غرب را به خوبی و بر مبنای چند دهه مطالعه و تدبّر در بنیادهای فکری غربیان شناخته و آن‌گاه تلفیقی نیک از روش‌ها و سنجه‌های مغرب‌زمین و مطروف فرهنگ و ادب ایران ارائه نمود. با این حال بهره‌گیری وی از غربیان فقط در برگرفتن آن دیدگاه‌ها و سنجه‌ها محدود نمی‌شد؛ بلکه در روش کار نیز بسیار از آنان آموخته بود. ادبیات قدیم و جدید هر دو مورد توجه زرین کوب بود.

در مجموع می‌توان گفت، زرین کوب در آثار منتقدانه خود به رویکردهای گوناگون نقد ادبی توجه داشته است. بعضی مواضع او آگاهانه و با اشراف بر نظریه‌های جدید اتخاذ شده و برخی دیگر، از خلال نظریاتی به دست آمدند که حاصل غور و تأمل در آثار شاعران و نویسندگان مورد نظر یا ارزیابی آن‌ها با معیارها و ملاک‌های سنتی نقد هستند. وی ضمن تصریح بر این نکته که با اکتال بر یک روش محدود و مشخص نمی‌توان به نقد راستین دست یافت، درباره رویکردهای مختلف نقد به ارائه نظریه می‌پردازد و در واقع آن‌ها را نقد می‌کند و برای نمونه در برابر نقد اخلاقی به دفاع از نقد زیباشناختی می‌پردازد.

علی‌رغم اینکه برخی از آثار زرین کوب مانند مجموعه مقالات وی، تحت عنوان *با کاروان حله*، نمونه نقد عملی است؛ اما در واقع او پیشگام و طلایه‌دار نظری نقد به شمار می‌رود که دلایل صحت این ادعا به درستی در دو کتاب *نقد ادبی و شعر بی‌دروغ*، *شعری نقاب وی نمایان است*. کتاب *نقد ادبی* او نقطه عطفی بود در تاریخ نقد ادبی معاصر ایران؛ اما باور بعضی‌ها بر این است که این کتاب به رغم همه اهمیت‌هایش، به سبب توجه بیش از اندازه به تاریخ نقد ادبی و نه شیوه‌ها و روش‌های آن، آن‌گونه که باید در سیر نقد ادبی روزگار ما تأثیر بر جای نهاد. ایشان در این کتاب علاوه بر انعکاس و طرح مبادی و اساس نقد ادبی از قدیم‌ترین دوران - عصر یونان - تا دوره متأخر، اشارات و ملاحظات مهمی نیز درباره گذشته نقد ادبی در فرهنگ اسلامی داشت. او ویژگی‌های کلی تفکر ادبی در تمدن اسلامی را به نحو درخشانی در کتاب خود منعکس کرده و در کنار آن به طرح ریشه‌های نه چندان محکم نقد در ادبیات کلاسیک ایران پرداخت. زرین کوب موفق شد یک طرح کلی از تفاوت نگرش کلاسیک ایران به نقد و ادب، با دوره‌های جدیدتر ارائه دهد. وی همواره تلاش‌های محققان سنت‌گرا و برخی نظریه‌های خاص آن‌ها در زمینه نقد و تصحیح متون را در فصلی

تحت عنوان «ایران بین نوجویی و سنت‌گرایی» منعکس کرد. انعکاس این مسائل موجب شد تا ایده‌های بسیاری برای طرح مسائل جدی در اذهان مختلف جوانه بزنند و راه‌سنجیده‌ای در زمینه نقد ادبی در ایران گشوده شود. زرین کوب به علت وسعت اطلاعات و آشنایی با زبان‌های دیگر، نه تنها در ادب ایران؛ بلکه در ادبیات جهان نیز تحقیقاتی داشته است و همین امر واسطه‌ای بوده جهت درک اصولی وی از تأثیر ادبیات کشورهای دیگر و مبادلات ادبی میان اقوام مختلف. او را به حق باید یکی از پایه‌گذاران ادبیات نوپای تطبیقی در ادبیات فارسی دانست. به طور خلاصه، عبدالحسین زرین کوب با تحقیق و تدبیر در دستاوردهای ادبی ایرانیان و غور و تأمل در یافته‌های جدید غربیان، معرفت ایرانی و اروپایی را درهم آمیخت و به ترکیبی نوین دست یافت.

گذشته ادبی ایران و عرب از نگاه نقادانه زرین کوب و احسان عباس

آن‌طور که محققان و صاحب‌نظران عقیده دارند، متأسفانه از ایران قبل از اسلام، آثار ادبی بسیاری باقی نمانده است تا از روی آن‌ها بتوان قواعد و مبانی سخن‌سنجی و نقادی قدیم ایران و سیر و تحول آن را در طی قرون گذشته، استنباط کرد. «مع‌هذا، همین مقدار هم که بازمانده است و به دست ما رسیده است، حکایت از ادبی غنی و پر مایه دارد. این آثار، از کتیبه‌های شاهان هخامنشی گرفته تا اندرزنانه‌ها و کارنامه‌های پهلوی، همه مشحون از دقایق و لطائف است و اوستا و زند و کتاب‌های دینی پهلوی نیز در جای خود از آثار عظیم ذوقی و روحانی بشمارند.» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۳۳)

زرین کوب در مورد این سؤال که آیا شعر نیز در ایران قبل از اسلام وجود داشته است می‌گوید: «در این باره جای شکی نیست و بعضی اجزاء اوستا موزون است و اهل تحقیق گفته‌اند، قدیمی‌ترین نمونه سخن موزون در ایران قدیم، گائده‌های زردشت است و شاید در کتیبه‌های هخامنشی نیز سخنان موزون و منظوم مندرج باشد.» (همان)

بعضی از مؤلفان عرب مانند جاحظ، از قول شعوبیه نقل کرده‌اند که: «ایرانیان در ادوار قبل از اسلام کتاب‌ها در باب بلاغت داشته‌اند و هر کس بخواهد رموز بلاغت بیاموزد، باید به کتب آن‌ها مانند کتاب کاروند رجوع کند.» (همان: ۳۳۴) اما در مجموع چون آثار نقدی بر جای مانده از ادبیات گذشته فارسی آن‌قدر جامع نیست که بشود آن‌ها را در یک چارچوب معین از دیدگاه زرین کوب در دوره‌های مختلف مورد بررسی قرار داد و با توجه به اینکه امروزه ادعا می‌شود نقد گذشته فارسی و عربی تقریباً یکی بوده است، در این جا به بررسی مختصر آراء زرین کوب و احسان عباس درباره

ادوار مختلف نقد در گذشته عربی - اسلامی می‌پردازیم؛ هر چند که هم‌چنان جای این سؤال باقی است که چرا در کنار نقد عربی دوره‌های گذشته، در زبان فارسی نقد ادبی مستقل و قابل ملاحظه‌ای نداشتیم؟!

دامنه تحقیقات زرین کوب در زمینه نقد ادبی چنان گسترده بود که به سختی می‌توان به موردی از مسائل نقد ادبی اشاره کرد که ایشان به آن نپرداخته باشد، مگر برخی آراء جدید مثل نقد فرمالیستی و شکل‌گرایان امروز و... که به گفته دکتر پورنامداریان چندان رغبتی به آن‌ها نشان نمی‌داد. از جمله این مسائل، کاوش در نقد و ادبیات قدیم عربی - اسلامی بوده است.

عهد جاهلی: زرین کوب نظر منتقدانی را که درباره شعر و ادب جاهلی شک کرده‌اند رد نمی‌کند؛ اما معتقد است «مع ذلک از آنچه باقی است، می‌توان تصویری از حیات ذوقی و عواطف و افکار این اعراب بادیه را طرح نمود که از مطالعه کتب نقدی برمی‌آید نوعی نقد ذوقی و بدوی در بین اعراب قبل اسلام شایع بوده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۳۵) احسان عباس هم معتقد است: «توان و جوهر هنری اعراب قدیم در شعر و واژگان و تعابیر شعری بود و بدین ترتیب انتظار می‌رود که دیدگاه‌ها و نظریات انتقادی از همان دوران رواج شاعری در ادبیات عرب سر بر آورده باشد. این قضاوت‌های انتقادی گاه به شکل جزئی و غالباً متکی بر ترجیح بی‌یتی بر بیت دیگر و یا اظهار نظرهای کلی در مقایسه شاعران مطرح شد.» (عباس، ۱۹۸۳: ۴۵) با وجود این، شیوه نقدی دوره جاهلی را که مبتنی بر آراء و اغراض شخصی است و هیچ مبنای علمی ندارد نمی‌پذیرد. نگاهی به مقدمه کتاب *تاریخ النقد الأدبی عند العرب*، صحت چنین ادعایی را ثابت می‌کند؛ آن‌جا که عده‌ای از شاعران، شعر خود را پیش ربیع بن حذار اسدی بردند تا حکم کند که کدام شاعرتر است و ایشان با آن شیوه شگفت شعر آن‌ها را نقد کرد (نک: *تاریخ النقد الأدبی*: ۱۳). احسان عباس در این باره می‌گوید: «شاید این نمونه از عالی‌ترین و گویاترین مثال‌ها از طبیعت نقد ادبی در دوران جاهلی باشد؛ پیش از آنکه این نقد هویتی کامل بیابد. در واقع این نقد نمونه‌ای است که بین دو دیدگاه را جمع می‌کند: دیدگاه تکاملی و ترکیبی و شمول‌نگر و برداشت ذوقی و کلی بدون تکیه بر استدلال و دوّم تصویر آنچه در درون انسان به صورتی نزدیک به شعر جولان می‌یابد. اغلب داوری‌هایی که از دوران جاهلیت تا پیش از اواخر قرن دوّم هجری شده است همین وضع را دارند. اگر این نمونه جزو بهترین داوری‌هاست، اغلب نمونه‌های دیگر راجع به اموری است بیرون از قلمرو شعر یا اجزاء شعر. اموری مربوط به عرف

یا دانستی‌هایی که در متن شعر است؛ یا لفظی خوشایند یا ناخوشایند؛ یا بیتی نغز و خوش ساخت... و از این قبیل مطالب.» (همان: ۱۳-۱۴)

حقیقت نقد از نگاه احسان عباس چیز دیگری است. «اما حقیقت نقد، بیان موضوعی کلی و تکامل یافته در نگاه به هنر به طور اعم یا نگاه به شعر به طور اخص است که با ذوق‌ورزی یعنی توان تشخیص آغاز می‌شود و از آن مرحله به تجزیه و تحلیل و تعلیل و ارزیابی راه می‌برد. گام‌هایی که هیچ یک از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند و مراتب آن بر همین نظم و نسق است تا موضع نقد، ناظر به روشی روشن باشد که بر مبنای قواعدی کلی یا جزئی استوار است.» (همان: ۱۴) اما در مورد دوره اسلامی، زرین کوب معتقد است که: «در نقد شعر و ادب، برحسب آنچه از روایات این دوره برمی‌آید، موازین اخلاقی و دینی اعتبار تمام داشته است.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۳۸) به عقیده زرین کوب، در عهد بنی‌امیه، با توجه به سیاست متفاوتی که این حکومت در پیش گرفته بود، ادب و شعر در مناطق مختلف یکسان نبود؛ مثلاً در شام که مرکز خلافت بود، به سبب سیاست خاص خلفاء شعر و ادب رنگ درباری داشت و نقد و سخن‌سنجی ناچار بر همین لون بود و نقدی هم که صورت می‌گرفت در باب ارزش مدائح شعراء و تمیز بین نیک و بد بود به عقیده وی، نقد ادبی در حجاز مقارن این دوره، بر مبنای ذوقی مبتنی بود؛ از لطف ذوق و رقت طبع صاحب‌ذوقان حکایت داشت و نمودار تربیت و تهذیب و رفاه و تمدن بود؛ «اما در عراق وضع ذوق و ادب تا حدی به ذوق و ادب جاهلی شباهت داشت. مضامین و معانی شاعران در عراق، مثل شعر جاهلی، از ذوق مفاخره و تعصب خالی نبود و اوضاع محیط و زمانه نیز با آن شیوه مناسبت داشت.» (همان: ۱۴۰) در مجموع می‌توان گفت، احسان عباس علاوه بر نقد دوران جاهلی که اصلاً به آن اعتقاد نداشت، به نقد دوره اسلامی و اموی و نقد تا قرن دوم هجری هم توجه نکرده است و مشاهده می‌شود که احسان عباس تاریخ نقد ادبی خود را از قرن دوم می‌نویسد که البته در این مورد مخالفان و موافقانی داشته است. دکتر قاسم المؤمنی می‌گوید: «احسان عباس برای نقد شعر در طول هفت قرن تاریخ می‌نویسد و از چیزهایی چشم‌پوشی می‌کند که تأثیر آشکاری در بدنه نقد ادبی عرب ندارند.» (القضاة، ۱۳۸۳: ۲۸) البته در این مورد می‌توان بر احسان عباس این نقد را وارد کرد که - گذشته از نقد دوره جاهلی که اصلاً به آن اعتقاد نداشت - چرا به نقد دوره اسلامی و اموی تا قبل از قرن دوم توجهی نداشت؟ در حالی که ما علاوه بر نمونه‌های بسیار زیبای نقدی از جانب پیامبر اکرم (ص) و خلفا، نمونه‌هایی از سایرین، اعم از

شعرا و دیگر ناقدان در این دوره‌ها سراغ داریم که لااقل ارزش پرداختن به آن را داشت. نظر احسان عباس به استثنای دوران جاهلی و اموی یا به عبارتی، تا قبل از قرن دو، با نظر زرین کوب یکسان است. زرین کوب به مانند دیگر صاحب نظران، دوره عباسی را دوران شکوفایی بی چون و چرای ادب عربی می داند و عوامل بسیاری را در این شکوفایی مؤثر می شمارد. به عقیده وی، یکی از این عوامل که نقش بسزایی در نقد دوره عباسی داشت، پیدایش علم کلام و ظهور متکلمین اسلامی بود؛ «زیرا این متکلمین نه فقط با مجادلات و مناظرات خویش اذهان و عقول را تشحید و تقویت نمودند و قوه نقد و بلاغت را ورزیدند؛ بلکه بحث در باب قرآن و علو اسالیب آن نیز که از مسائل عمده مورد نظر متکلمین بود، آن‌ها را به تحقیق در مباحث راجع به بلاغت و نقادی راهنمون گشت.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۴۷) زرین کوب و احسان عباس معتقدند که در عصر عباسی، معتزله با داور قرار دادن عقل در برخورد با مسائل و نقد آثار ادبی و کنار گذاشتن عقیده جانبداری از شاعران قدیم جاهلی، به نوعی باعث تغییراتی در شیوه نقد ادبی شده‌اند که از میان این فرقه، نقش جاحظ برجسته تر می نماید. به عقیده زرین کوب «از مختصات جاحظ در نقد ادبی، خاصه نقد شعر، این است که برخلاف علماء نقد و لغت، جانب شاعران قدیم را ترجیح نداده است و در رد اشعار محدثین تعصب به کار نبرده است... و بر علماء لغت طعن کرده است که از شعر جز بدانچه آکنده از غریب و نادر است توجه ندارند و در روایت و نقل و ضبط شعر محدثین اهتمام زیاد نمی کنند.» (همان: ۹-۱۴۸) زرین کوب معتقد است «نقد جاحظ با وجود پراکندگی و احیاناً تناقضی که در آن هست، نقدی است از روی فکر و رؤیت. نیز از مختصات نقد جاحظ توجه اوست به ارزش الفاظ و... و خلاصه: به عقیده جاحظ معنی هر چقدر عظیم و شگرف باشد تا آن را در لفظی و عبارتی لطیف نیاورند تأثیری در نفوس ندارد و این قول جاحظ در خور تأمل و توجه است.» (همان: ۱۴۹) و این یعنی اینکه جاحظ از نظریه پردازان بنام نقدی آن دوره به شمار می رفت و در کشمکش بین برتری لفظ و معنا، جانب لفظ را گرفته بود.

احسان عباس هم ضمن اعتراف به نقش مؤثر فرقه معتزلی؛ به خصوص جاحظ در پیشبرد نقد ادبی معتقد است: «موضع نقد جاحظ در قیاس با پیشینیان تازه بود. او در مناقشه خود با شعوبی گری عربی، شعر را ماده معرفت می دانست و در مواضع فرهنگی و مدنی مآبانه خود می کوشید تا آن جا که در توان دارد از زاویه دید عقلانی، به تفاوت بین شعر عرب با غیر عرب و هم چنین شعر بادیه و شهر بنگرد. یعنی اثر قوم و محیط را ملاحظه کند.» (عباس، ۱۹۸۳: ۱۶) البته در نظر به نقش جاحظ در نقد

ادبی، عقیده احسان عباس کمی با زرین کوب متفاوت است و نقش آن را کمرنگ معرفی می‌کند و می‌گوید: «اما نقد جاحظ به استثنای نظم القرآن او - جز تکمله‌ای بر فعالیت ادبی او نبوده است. به این معنا که بخش کوچکی در بنایی بزرگ و پر گوشه و کنار بوده است و از این حیث اغلب ملاحظات او در نقد، به صورت پاره‌هایی آمده است که حق مطلب را ادا نمی‌کنند.» (همان)

احسان عباس در کتاب *تاریخ النقد الأدبی عند العرب*، نقد ادبی را در قرن‌های مختلف - از قرن سه تا هشت - بررسی می‌کند و می‌گوید: «در قرن سوم هجری، علاوه بر اینکه نقد ادبی متکی بر اصول نقد قرن‌های پیشین بود، به ویژگی‌های تازه‌ای نیز آراسته شد. آشنایی با فرهنگ‌ها و علوم مختلف به ویژه نقد یونان، بر علم و هوش اعراب افزود؛ همان‌طور که با پیدایش منطق و بلاغت، مسائل نوینی در نقد سر بر آورد. ظهور شخصیت‌های برجسته در نقد؛ از جمله ابن قتیبه، قدامة بن جعفر و جاحظ در این قرن، با ارائه نظریات و روش‌های جدید نقد همراه گردید و مجموعه این عوامل، نقدی غنی و پر بار را سبب گشت. اما بزرگ‌ترین نیروی محرکه در تطور نقد ادبی در قرن سوم توسط معتزله شکل گرفت.» (همان: ۶۹)

به عقیده وی، ادبیات و به تبع آن نقد ادبی، از قرن چهارم به بعد رو به افول نهاد. «شعر در قرن پنجم مسیر قهقرایی را طی کرد و ادبیات تقریباً از ابتکار و آفرینش تهی ماند. در شعر به جای اهتمام به معنا، به موسیقی و گزینش موضوعات آسان توجه شد. در چنین فضایی، نقد هم به ضعف گرایید. از منتقدان بنام این قرن می‌توان از عبدالقاهر جرجانی، صاحب کتاب *أسرار البلاغة و دلائل الإعجاز* نام برد که دستاوردهایش بیانگر ذوق والای وی و ادراک نیرومندش در استنباط زیبایی‌شناختی است. وی از علم کلام آگاهی داشت و در نقد به اصول بلاغت و نحو توجه بیشتری کرد.» (همان: ۲۵۰) اما از قرن ششم و هفتم، کم‌کم نقد ادبی به تبع ادبیات دچار رکودی چشمگیر شد. این موضوعی است که اغلب منتقدان عرب از جمله احسان عباس به آن اعتقاد دارند. در کنار آن دسته از منتقدان عربی که معتقدند قرن هشتم و مابعد آن دوره انحطاط ادب و نقد ادبی عرب بوده، زرین کوب نیز نظری مشابه دارد و از ضعف ادب و نقد ادبی در قرن‌های بعد از قرن هشتم صحبت می‌کند و معتقد است: «زبان عربی از قرن هشتم به بعد و عصر انحطاط تا دوره معاصر، شاهد اثر مشهوری در نقد نبوده است. نقد ادبی در سده‌های اخیر چندان رونق و رواجی نداشت و به تکرار سخن پیشینیان روی آورد؛ اما نقد ادبی عرب در روزگار ما به شدت متأثر از منتقدان اروپایی و مکتب‌های نقد ادبی غرب بوده

است. آغاز تحوّل در نقد ادبی عرب پس از چند قرن رکود، متعلّق به دوران پس از حمله ناپلئون به مصر است. عمده این تحوّل به سبب تأثیر مطالعه در نقد ادبی مغرب‌زمین و ظهور مکاتب جدید و تحقیقات خاورشناسان در ادبیات عرب بوده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۸۰ و ۱۸۱)

با توجه به شباهت‌های فراوانی که در شیوه پرداختن این دو شخصیت برجسته نقد عربی و ایرانی به فصول مربوط به نقد گذشته اسلامی - عربی، در کتاب‌های تاریخ نقد ادیشان به چشم می‌خورد، گمان می‌رود منبع و مرجع اصلی هر دو در این زمینه، کتاب *النقد الأدبی* احمد امین باشد.

سنت و گذشته ادبی

شاید نکته اساسی که برای فرهنگ ما مهم است این باشد که ناقدان معاصر ما تا چه اندازه از گنجینه نقد ادبی کهن خود بهره برده‌اند و آنچه را امروز به عنوان نقد ادبی معاصر عرضه می‌کنند تا چه پایه بر این میراث متکی است. ناقدان در این زمینه سه گروهند: تقلیدکنندگان محض، معتدلان و نفی‌کنندگان مطلق. البته باید توجه شود کدام قسمت از این میراث کهن مناسب نقد امروز و مطابق شیوه‌های نقدی نو می‌باشد به طوری که انتظارات برآورده شود. باید خواستار ناقدی بود که آثار ادبی را با میزان قانونمند و بی‌شائبه بسنجد و همه جوانب کار را در نظر بگیرد.

اگر محققی در پی آن باشد که به بررسی آراء و نظرات احسان عباس و زرین کوب در زمینه تاریخ ادبیات و تاریخ نقد ادبی سنتی ما بپردازد، کافی است که به دو کتاب تاریخ نقد ادبی این دو ناقد برجسته عرب و فارسی نگاه بیفکند تا شاید به عظمت کار واقف شود و جواب سؤال احتمالی خود را مبنی بر اینکه این دو ناقد بزرگ فقط توصیف نقد کرده‌اند، دریافت کند و آن هم اینکه هر دوی آنها اهمیت به تاریخ را سرلوحه روش نقدی خود قرار داده‌اند تا بیشتر خواننده را در جریان اهداف نقدی خود درگیر کنند که هدفی فراتر از نوشتن تاریخ نقد ادبی داشته‌اند. هرچند نیاز به پرداختن به تاریخ نقد ضروری می‌نماید و شاید می‌خواسته‌اند بگویند ما چه بوده‌ایم و چه شده‌ایم! و البته چه باید و شایسته بود که می‌شده‌ایم! «تاریخ ادبیات تنها فایده‌اش این است که نشان دهد در گذشته شعر چه راهی پیموده است؟ سبک‌شناسی و مطالعات راجع به متون ادبی و بلاغت منازل و احوال یک راه طی شده را نشان می‌دهد. اما مسأله‌ای که امروز منتقد باید پاسخ دهد این است که حالا چه راهی در پیش است؟ با این مسئله است که منتقد باید به کمک تئوری‌های روز جواب بدهد:

زیباشناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی.» (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۱۷)

احسان عباس هم اهمیت روش تاریخی را در پژوهشی درباره بدر شاکر السیاب چنین بیان می‌کند: «بررسی شعر براساس حقایق تاریخی از ارزش‌های هنری آن نمی‌کاهد.» (عباس، ۱۹۹۲: ۵) وی در جایی دیگر به تبیین روش استفاده از تاریخ در کار نقدی می‌پردازد و می‌گوید: «شاید روشی که من در پیش گرفته‌ام شبیه اسناد تاریخی باشد؛ ولی با حقیقت شعر پیوند دارد نه با حقیقت تاریخ.» (همان: ۲۱)

احسان عباس هدف خود را از تألیف و تحقیق کتاب *تاریخ النقد الأدبی عند العرب* از کسی مخفی نمی‌کند و صراحتاً می‌گوید: «هدفش زنده نگه داشتن کیان نقد ادبی نزد عرب بوده است و در این راه و برای نکوداشت این نوع نقد یعنی نقد سنتی عرب، یک شیوه قاطع برمی‌گزیند که اولین اصل این شیوه، بررسی دقیق همه منابع و مصادر موجود در این زمینه می‌باشد و خود او اقرار می‌کند که در این پژوهش، دامنه تحقیقات خود را به کسانی مانند آمدی و قاضی جرجانی و ابن اثیر که کار نقد تطبیقی را انجام می‌دادند محدود نکردم؛ بلکه هر کسی را که یک فعالیت نظری نیز در زمینه نقد این دوره داشت به مانند ابن سینا، فارابی و ابن خلدون، مورد پژوهش خود قرار دادم و در هر گامی تلاش کردم - نزد ناقدان تطبیقی - اصول نظری و فکری که آن‌ها به نقد داشتند را بیابم که در کل اعتقاد دارم پژوهش نقد ادبی در نزد عرب در این دوره، در حد یک وصف سطحی یا خلاصه، شتاب زده و ناقص باقی ماند.» (السعافین، ۲۰۰۳: ۶۸) بدون شک این مطلب خود نشانگر توجه دقیق احسان عباس به نقش و کارکرد سنت در نقد امروز است.

سرچشمه نقد ادبی عربی و فارسی، به معنایی که امروز بتوان آن را با روش‌های قابل قبول مقایسه کرد، از یک منبع نشأت می‌گیرد و آن هم دوران عباسی است؛ در جایی که عبد القاهر جرجانی ایرانی الأصل، آرایه ارائه داد که امروزه با آراء نقدی جدید قابل مقایسه می‌باشد. - البته کمال ابودیب نویسنده مشهور عرب به مقایسه این آراء پرداخت - و گرچه هرچند که عرب‌ها در دوران جاهلیت و ایرانی‌ها در دوران ساسانی شاهد وجود نوعی نقد ذوقی بودند؛ ولی چون نقدشان از شائبه اغراض گوناگون عاری نبود، چندان مورد قبول واقع نمی‌شود؛ چنان‌که احسان عباس همواره اعتقادی به روش و حتی شاید وجود نقد ادبی در دوران جاهلی ندارد.

اما اختلاف پیرامون سنت - مفهوم، مؤلفه‌ها، کارکردها و روزگار آن - در دو حوزه فکری و نقدی، پدیده‌ای نوظهور نیست؛ بلکه امری قدیمی است که در پی رویارویی با تمدن غرب در قرن

نوزدهم، از طریق کانال‌های گوناگون از جمله گروه‌های فرهنگی - سیاسی اعزامی به غرب، سفرها و ترجمه آثار غریبان رو به افزایش نهاد.

این اختلاف در ابتدا میان دو گروه پدید آمد: گروه متعصب سنتی که زندگی و رویکردهای فکری غرب را به خاطر تهاجم نظامی جدید اروپا که با تهاجم فکری (فرهنگی) همراه بود رد می‌کردند؛ تهاجمی که ادامه حمله صلیبی به شمار می‌آمد و هدف نابودی هویت سنتی ملی - (عربی و فارسی) اسلامی در تمام جنبه‌ها و مؤلفه‌های آن بوده است. اما گروه دوم، مشتمل بر نوپردازانی بود که به تمام دستاوردهای تمدن غربی چشم دوخته بودند و میل آن داشتند تا این تمدن را مبنای زندگی نوین عرب قرار دهند؛ این به معنای شورش علیه سنت عربی و استحاله آن به سنت غربی بوده است. به نظر می‌رسد همان‌طور که در آثار و آراء نقدی احسان عباس پیداست؛ وی در این مورد یک راه میانه را در پیش گرفت و ضمن توجه دادن به بررسی عوامل این گرایش‌ها، و البته مخالفت جدی‌تر با گروه دوم، می‌گوید: «طرفداری این جریان (گروه دوم) از دستاوردهای تمدن غربی در حالی است که خودشان میزان حضور عناصر فرهنگی گذشته خود را در تمدن جدید در قالب آثار باستانی برجسته، دست‌نوشته‌ها و موزه‌ها به خوبی درک می‌کنند.» (عباس، ۱۹۸۷: ۱۳۷) وی هم‌چنین می‌گوید: «حضور سنت و گذشته در ادبیات امروز ما یک امر حتمی و غیر قابل انکار است به طوری که هیچ انقلاب ادبی قدرت نفی آن را ندارد؛ چراکه ریشه بسیار محکمی دارد و بهترین دلیل برای اثبات این ادعا زبان است و شاعر نوپرداز هرگز نمی‌تواند زبان خود را انکار کند و در صورت انکار، او دیگر یک شاعر عربی نیست.» (همان: ۱۳۹) با وجود این هنوز شاعرانی وجود دارند که خواستار تجدیدنظر در شیوه استفاده از سنت هستند. «اما ناقدان و نوپردازان، مواضع متضادی نسبت به سنت شعری دارند. مثلاً صلاح عبدالصبور از شاعر معاصر می‌خواهد که در سنت شعری عرب تجدیدنظر نماید؛ چون چه در نوآوری و چه در نقد آن، دچار جمود قابل ملاحظه‌ای گشته است.» (سیدی، ۱۳۸۹: ۴-۲۳)

احسان عباس در مجموع معتقد است که در کنار شعر نو و اندیشه نو، توجه به سنت ضروری می‌نماید. وی در اغلب آثار نقدی خود توجه ویژه‌ای به سنت و تأثیر آن داشته است؛ به طوری که از همان ابتدا که آتش نقد و نقادی در وجود وی شعله‌ور شد، بر آن شده بود که در ابتدای کارش تاریخ نقد ادبی عربی را بنویسد؛ هرچند که این اتفاق، بیست و پنج سال بعد عملی شد. وی همه آثار و کتاب‌های بزرگان نقد ادبی عربی - اسلامی را به دقت مورد بررسی قرار داد و ضمن بهره‌گیری از

نظریات مطرح شده در آثار ناقدان گذشته، گاهی مشاهده می‌شود که با نگاهی عالمانه و نقادانه، برخی از این آثار را بر دیگری ترجیح می‌دهد. به عنوان نمونه، احسان عباس معتقد است که کتاب موازنه آمدی جهشی بزرگ در تاریخ نقد ادبی بود و آن به خاطر ویژگی‌های خوب کتاب است؛ هرچند که او کتاب الواسطه جرجانی را برتر از کتاب آمدی می‌داند؛ ولی اعتراف می‌کند پیش‌دستی از آن آمدی است. احسان عباس تحت تأثیر برخی آراء نقدی جرجانی قرار گرفته که از جمله این آراء، نظریه نظم جرجانی است. مسئله لفظ و معنا و رابطه آن‌ها با هم در نقد ادبی عرب بسیار مشکل‌آفرین بود تا اینکه جرجانی از راه رسید. تقریباً همه محققان بر این اتفاق نظر دارند که نظریه نظم جرجانی نگاهی متکامل به رابطه لفظ با معنا شمرده می‌شود. نظر جرجانی این است که «ارزش سخن از آن نظم است نه از آن مفردات. یعنی هر واژه‌ای را در جایی که باید باشد و در سیاقی که مستلزم آن است باید بگذاریم؛ چون نظم تنها مخصوص لفظ یا معنی نیست؛ بلکه ترتیب معانی در نظم سپس ترتیب لفظها در سخن، طبق ترتیب آن‌ها در نظم است؛ پس نظم مستلزم لفظ و معناست.» (عباس، ۱۹۸۳: ۴۲۰) که به نظر می‌رسد تحت تأثیر همین نظریه است که احسان عباس می‌گوید: «نمی‌توان برای لفظ حکم صادر کرد تا زمانی که وارد سیاق سخن نشده باشیم. چون وقتی که وارد شدیم، چارچوبی از سازگاری با لفظی و عدم سازگاری با لفظی دیگر ایجاد می‌شود و این سیاق است که سازگاری دلالت را ایجاد می‌کند و معنی در آن ظاهر می‌شود. کسی که بخواهد بر درست و غلط نظم قضاوت کند، باید قضایای تقدیم و تأخیر، وصل و فصل، استفهام و نفی را بررسی کند؛ چیزی که بعد از جرجانی به نام علم معانی شناخته شد.» (همان: ۴۲۱)

زرین کوب هم توجه منتقد به سنت و مکاتب سنتی قدیم را ضروری می‌داند و توجه ویژه به سنت در همه آثار وی نمایان است و معتقد است که بی‌توجهی به امر سنت یک کار بسیار خطرناک است؛ به طوری که امروزه وی به عنوان یک منتقد سنتی دوران معاصر شناخته شده است. در اثبات این ادعا همین بس که زرین کوب به اغلب شاعران گذشته ما از رودکی و فردوسی مولانا و سعدی و عطار و حافظ و... به طور مفصل نظر داشته و مقالات و کتاب‌های فراوانی در مورد آن‌ها به رشته تحریر در آورده است. از جمله این آثار ارزشمند می‌توان به مجموعه مقالات ایشان که تحت عنوان *با کاروان حله* منتشر شد، اشاره کرد؛ در حالی که در مقابل، چندان به شاعران معاصر نظر نداشته است. وی ضمن ضروری دانستن استفاده از این مکتب‌ها معتقد است: «استفاده معتدل از این مکتب‌ها منتقد را

هم در فهم شعر کمک می‌کند و هم در قضاوت راجع به آن.» (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۱۸) اما به عقیده او منتقدی که دائم به سنت می‌گریزد، نقد و تفسیری که می‌کند نه آموزنده است و نه روشنگر.

تجدّد ادبی

«احسان عباس به پیشرفت ایمان آورده بود و بین پیدایش اشکال و موازین ادبی و پیشرفت آن‌ها و بین حرکت جامعه و تاریخ و تمدّن ارتباط برقرار کرده بود. اگرچه احسان عباس بر خواندن متن از داخل تأکید داشت؛ ولی هرگز از عناصر اساسی در پژوهش‌های بنیادی هم‌جوار غافل نبود و همواره پژوهش‌های لغوی مثل اسلوب‌های آماری و اجتماعی و رشته‌های تحلیلی را مدّ نظر داشت؛ همان‌طور که تحت تأثیر مدرسه تحلیل روانی کارل یونگ نیز قرار گرفته بود؛ چراکه تحلیل روانی، قسم مشترکی در رویکرد نقدی بود که از همان ابتدای کار خود بدان پرداخته بود» (السعافین، ۲۰۰۳: ۲۰۱). احسان عباس پیدایش شعر جدید عربی را تحت تأثیر شعر غربی می‌داند و معتقد است: «پیشاهنگان عراقی شعر نو یعنی: نازک الملائکه، السّیاب و البیاتی، با تأثیرپذیری از شعر انگلیسی، پیامبران این نهضت (شعر نو) بودند.» (عباس، ۱۹۸۷: ۵۹) یکی از بارزترین موضع‌های نقدی احسان عباس در مورد شعر جدید بود که وی هرگز نمی‌پذیرفت این نوع شعر به مثابه اسباب‌بازی‌ای باشد در دست بعضی کسانی که می‌خواستند آن را به معماها و چیستان‌ها تبدیل کنند. احسان عباس معتقد است که با مرگ سرشناسان مخالف شعر نو، طرفداران این نوع شعر فرصت بیشتری یافتند تا بتوانند به کمک نشریات به ترویج هرچه بیشتر آن بپردازند. «اکنون بسیاری از مخالفان سرسخت جنبش شعری نوین، مانند العقاد، عزیز اباطه و صالح جودت - خدایشان بیامرزد - از میان ما رفته‌اند و طرفداران یاران شعر نو، فرصت و امکان بیشتری از آنچه انتظار می‌رفت برای آن فراهم ساختند.» (همان) وی علاوه بر این، به کشمکش بین طرفداران سنت و شعر نو وارد می‌شود و معتقد است که در کنار رویکرد شعر نو، وجود مخالفان آن امری لازم و طبیعی است و علی‌رغم اینکه اغلب خود وی نیز به شعر نو گرایش دارد اما انتقادات و مخالفت‌های جبهه مخالف (سنت‌گرایان) را بر شعر نو بی‌اساس نمی‌داند و به آن‌ها احترام می‌گذارد و می‌گوید: «همه اعتراض‌ها علیه شعر نو را اتهام نمی‌دانم؛ بلکه اصولاً منشأ ظهور چنین اعتراض‌هایی با چارچوبی که اصحاب شعر نو به کار می‌برند متفاوت است و گویی فاصله بین این دو رویکرد اختلاف و ناسازگاری است که بین این دو نوع فکر و اندیشه به وجود آمده است. پس اگر وجود شعر نو امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری است، وجود جنبش مخالف آن هم امری طبیعی و مسلم خواهد بود.» (همان: ۲۵)

احسان عباس به دلیل تأثیر فراوانی که از ادب و فرهنگ غرب به خصوص شعر نو غربی گرفته بود، از شعر نو به خوبی استقبال می‌کرد. جانبداری وی از این نوع شعر، در کتابش تحت عنوان *عبد الوهّاب بیاتی والشعر العراقي الحديث* هویدا است. این در زمانی است که بسیاری از عناصر سنتی فرهنگ عربی، نوآوری در شعر جدید یا همان شعر تفعیله - که خارج از عمود شعر بوده است - را ضد میراث و اصالت فرهنگ و حتی مباین با شعر و آفرینش ادبی می‌دانستند. اما علی‌رغم همه این‌ها، وی با تألیف کتاب‌هایی چون *فنّ الشعر، فنّ السّیرة، عبد الوهّاب بیاتی والشعر العراقي الحديث* و... سنت شکنی کرد و رویکرد جدیدی در مطالعات ادبی در پیش گرفت. این در حالی است که در آن زمان پرداختن به چنین موضوعی آن هم در سطح یک استاد دانشگاه، ریسک بزرگی را می‌طلبید. اما احسان عباس به کار خود اطمینان راسخ داشت و از فکر باز و نگاه ژرف جهانی سخن می‌گفت و با آغوش باز از فضای جدید زمانه استقبال کرد. ولی در این پذیرش، تعصب را کنار گذاشت و از فرهنگ قدیم عرب و دستاوردهای گرانبهای آن در حیطه‌های مختلف علمی و فرهنگی غافل نشد.

احسان عباس با دیدی باز از نقد قدیم و جدید اطلاع حاصل کرد و هیچ‌کدام را وحی منزل نمی‌دانست. وی با نوشتن کتاب *تاریخ النقد الأدبی عند العرب*، ضمن شناساندن نقد قدیم عرب به دیگران، ثابت کرد که نباید موازین و روش‌های سنتی را وحی منزل تلقی کرد؛ بلکه باید با نگرشی علمی و منتقدانه به آن پرداخت و در کنار آن از نقد جدید در جهان غافل نشد. در این زمینه، او با تألیف و ترجمه کتاب‌های فراوان از جریان‌ها و مکتب‌های مختلف رویکردها و دستاوردهای نقد نوین جهان را به دنیای شرق معرفی کرد؛ ولی در این نوع نقد هم تعصبی نشان نداد و پذیرش بی‌چون و چرای آن را نپذیرفت؛ بلکه با ذوق تیزبین خود آن را غربال کرده، قسمت‌های تصفیه شده آن را تحویل جامعه ادبی خود داد.

«نمی‌گویم که هر نوآوری را باید تحسین کرد. حتی نوآوری را - اگر فقط نوآوری باشد و دیگر هیچ - در شعر و هنر کار مهمی نمی‌دانم. به این سبب که این کاری است که شاید گه‌گاه دستاویزی شود برای مدعیان شیاد.» (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۵) اما یکی از مواردی که زرین کوب نیز در بحث تجدد به طور عمیق بدان می‌پردازد، ظهور شعر نو در ایران به تأثیر از شعر غربی است. «در هر حال از تمام هدایایی که نفوذ ادب اروپایی به فرهنگ جدید ما داده است، هیچ چیز جالب‌تر از آن نیست که امروز آن را شعر نو می‌خوانند: شعر عاری از اوزان عروضی که نیما یوشیج را تقریباً باید متکرر آن

دانست.» (همان: ۲۲۶) وی شعر نو را تنها محدود به اوزان نیمایی نمی‌داند؛ بلکه از نظر او شعری است که انواع تفنّن‌ها و تجدّد‌ها در آن راه یافته است. به عقیده زرین کوب، انقلاب مشروطه موجب تحوّل و زیر و زبر کردن فرهنگ و ادب ما شده است «همان‌طور که حفظ سنت‌های قدیم در عقیده، در اقتصاد، در معاشرت و معیشت ممکن نبوده است، حفظ آن در ادب و شعر هم ناممکن است و سعی بی‌حاصل.» (همان: ۲۳۶)

اما با این اوصاف هم مشاهده می‌شود که زرین کوب همواره پابندی خویش به سنت را حفظ کرده و هرگز آن را مطرود نمی‌داند. جانبداری زرین کوب از سنت آن‌جا آشکار می‌شود که در آن، نظر کسانی که قالب شعر سنتی را مانعی بر سر راه شاعر برای ابراز احساسات او می‌دانند، رد می‌کند؛ هرچند با ورود قالب‌های جدید هم مخالفت نمی‌کند. به عقیده وی «در همین قالب‌های سنتی بوده است که شعر فارسی با شاهنامه حماسه‌ای انسانی می‌آفریند؛ با خیام دردهای فلسفی را ادراک می‌کند؛ با نظامی غرق در رؤیاهای خیال‌انگیز افسانه‌ها می‌شود؛ با سعدی آلام و شادی‌های واقعی انسانیت را حس می‌کند و با مولوی به ماوراء حس راه می‌یابد و با حافظ نقاب خود را فرومی‌درد و هنوز هم می‌شود با همین قالب‌ها شاهکارها به وجود آورد.» (همان: ۲۸۲) اما با این حال، به عقیده وی این قالب‌ها نمی‌توانند یگانه باشند و شاعر حق دارد با توجه به اندیشه خود قالب را تعیین کند. زرین کوب معتقد است که قطع نظر از دستور زبان هیچ چیز نمی‌تواند آزادی یک شاعر واقعی را سلب کند. «شاعری که حق دارد دنیایی بیافریند برتر از این دنیا، چرا نتواند برای آفرینش‌های تازه و بی‌سابقه هم خلق کند هم ابداع؟ تا شاعر در انتخاب قالب آزاد نباشد، شعرش نه واقعی است نه ابتکاری.» (همان: ۲۸۳) زرین کوب برخلاف کسانی که در مورد شعر امروز راه افراط و تفریط را پیش می‌گیرند، به طوری که عده‌ای قالب و شکل قدیمی شعر را برای انشاد شعر ضروری می‌دانند و عده‌ای می‌خواهند شاعر را به زور و ادار به ترک اسلوب قدیم کنند، راهی بسیار معتدل و میانه در پیش می‌گیرد و شاعر را کاملاً در انتخاب قالب شعر مختار می‌داند و می‌گوید: «باید به او (شاعر) حق داد که در آفرینش‌های شاعرانه به کلی آزاد باشد. قالب کهن را اگر دلش می‌خواهد حفظ کند و حتی بپرستد و اگر دلش نمی‌خواهد آن را کنار بگذارد و یا بشکند.» (همان) اما «آنچه امروز طبع بعضی را از شعر نورمیده کرده است و منزجر، نه قالب‌شکنی آن است و نه بی‌توجهی به معانی و افکار عادی و قومی. سبب عمده این نفرت، بی‌تفاوتی و بی‌توجهی‌ای است که گاه در انشاء و بیان شاعران نوپرداز هست.» (همان: ۲۳۶) زرین کوب وجود بعضی تعقیدها در ترکیب عبارات و

بی سلیقگی‌ها در انتخاب الفاظ در شعر نو را که گاه‌گاهی نوعی ضعف تألیف به وجود می‌آورد، عاملی می‌داند که شعر را به هذیان نزدیک می‌کند؛ «سخنی بی‌سر و ته که در آن، نه مفردات معنای روشنی دارند و نه ترکیبات.» (همان) «در هر حال معنی و دید شاعرانه، البته به اقتضای تحوّل - و با افق‌هایی که هر روز برای شاعر کشف می‌شود - تغییر می‌پذیرد؛ اما زبان - دست‌کم دستور زبان - همیشه اعتبار خود را حفظ می‌کند و هرج و مرج در دستور هرگز نمی‌تواند اساس یک تجدّد واقعی باشد.» (همان: ۲۸۳)

شکی نیست که زرّین کوب علاوه بر نظریه‌های علمی، روش‌های علمی نقد را چه از فرهنگ غرب و چه شرق فراگرفت، به بهترین شکل ممکن در آثار ارزشمندش به کار برد. این از امتیازات روش نقدی وی محسوب می‌شود. زرّین کوب هم به مانند احسان عباس، به نواندیشی و نوجویی در هر سنتی که می‌خواهد باشد - ولی با پشتوانه کلاسیسیسم - توجه دارد؛ نه چون نوگرایان بی‌ریشه که از بد حادثه و از غم بی‌آلتی، گذشته فاخر ادبی و فرهنگی و شعری حوزه زبان فارسی را دور زده‌اند و در جایی که هستند موضع گرفتند. منظور وی این نیست که نوگرایی و نواندیشی باید حتماً زیر نفوذ کلاسیسیسم باشد؛ بلکه شاعر نوپرداز باید با آگاهی از میراث گذشته و عبور از آن مسیر، به مسیر تازه دست یافته باشد. زرّین کوب را به عنوان یک نواندیش نوگرا نمی‌توان ترسیم کرد؛ اما در شیفتگی او به نواندیشی و نوآوری و «حلاوتی دگر» این حرکت، کمتر تردیدی نیست. این خصلت جسورانه از استادی چون زرّین کوب که خمیره فرهنگی اش در میان کهن‌گرایان و کهن‌بارگان پخته شده و قوام آمده، کار ساده‌ای نیست.

در مجموع می‌توان گفت هرچند که از رویکرد زرّین کوب پیداست و به گواهی برخی شاگردان وی، به شعر نوچندان روی خوش نشان نمی‌داد و از بین شاعرانی که شعر نو یا آزاد می‌سرودند او تنها اخوان ثالث را قبول داشته است؛ اما این هرگز بدان معنا نیست که ایشان با کلیت شعر نو مخالف باشد. خیر او از روند اجرای شعر نو در ایران راضی نبود. او تجدّد در شعر را ناشی از تحوّل در کلّ جامعه می‌داند؛ تحوّل در طرز زندگی و در طرز فکر مردم. این در حالی است که به عقیده او تجدّد، هدیه و تحفه‌ای از جانب غرب است و این طبیعی است که قبول عام نیابد و گرنه نوجویی امری مطلوب مردم است؛ چراکه «امروز دیگر ذوق عامّه در شعر انوری و فرّخی نغمه حیاتی نمی‌یابد و شعر امروز را می‌پسندد که آکنده است از حیات و جوش و تپش آن.» (همان: ۵)

زرین کوب خواستار تجدّدی بود که در راستای روند ادبیات گذشته باشد و قطع ارتباط با گذشته را کار ابلهانه‌ای می‌داند؛ ولیکن تعصّب و بازگشت را هم کمتر از آن نمی‌داند: «گذشته و حال باید در دنباله هم واقع شوند و حدّ و مرز یکدیگر را به رسمیت بشناسند. شعر امروز بی آنکه به کلی از شعر دیروز جدا شود، ضرورت وجود خود را درک و اثبات کند و خود را به صورتی درنیورد که ضرورتی برای وجودش حس نتوان کرد.» (همان: ۲۶۴) زرین کوب با دادن الگوها و اصولی مهم، به بیان ویژگی‌های شعر کلاسیک و شعر نو می‌پردازد و در این مسیر نه راه افراط می‌پیماید نه راه تفریط. وی از جمله افرادی نیست که به علت متمایل شدن به سمت و سوی یک گروه، از بیان فضایل گروه دیگر واماند و نیز در پی آن نیست که عیوب را نبیند؛ بلکه همه موارد را در نظر می‌گیرد و ویژگی‌های اثر را مطرح می‌کند.

احسان عباس، تغییر در قالب شعر را دلیل نو بودن شعر نمی‌داند. او در بررسی قصیده سیاب می‌گوید: «جدید بودن شعر، تضمین‌کننده قدرت آن نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم که قالب شعر می‌تواند قصیده را بر کرسی موقّیت بنشانند و یا اینکه مضمون قصیده را از لحاظ فنی در درجه بالایی قرار می‌دهد؛ بلکه فقط استعداد شاعر است که به وی اجازه می‌دهد با انتخاب قالب مناسب آن را به موضوع خوبی اختصاص دهد و نو بودن، صورت شعری جدید نمی‌آفریند؛ همان‌طور که تازگی مضمون از انجام آن ناتوان است.» (عباس، ۱۹۸۷: ۱۵۶) این دقیقاً همان چیزی است که زرین کوب هم در مورد شعر نو روی آن انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «ناقد باید متوجه استعداد و نبوغ شاعر باشد و فریب قالب را نخورد؛ چراکه مسامحات ظاهری و لغوی و انشایی را می‌توان به ابتکار شاعر بخشید و آنچه اهمّیت دارد، قدرت کشف نبوغ و استعداد شاعر است و آن هم در صورتی کشف آن امکان‌پذیر است که» (ناقد) از تمام تجهیزات و امکانات خویش کمک بگیرد و از تمام تئوری‌های انتقادی، تئوری‌های زیباشناسی، تئوری‌های جامعه‌شناسی، فرمالیسم ادبا و جز آن‌ها استفاده کند.» (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۲۳۶)

با توجه به مقایسه‌ای که طی این مقاله صورت گرفت می‌توان گفت: احسان عباس نوگراتر و نسبت به ادبیات غرب مجذوب‌تر است. اگر بتوانیم نظر شفاهی شفیع کدکنی را حجت قرار دهیم که «احسان عباس ذاتاً یک مدرنیسم است»، این نتیجه‌گیری، منطقی قوی‌تر می‌یابد. در مجموع، شباهت‌ها و تفاوت‌ها معلول گرایش‌ها، نگرش‌ها، محیط، میدان رشد و فضای حاکم بر اندیشه‌های دو نویسنده است. به طور قطع گذشته مشترک ادبی هر دو؛ بخصوص در حوزه نقد، این دو نویسنده را

بسیار به هم نزدیک کرده است. از سوی دیگر، روحیه انتقادی از فرهنگ غرب در نگاه به گذشته ادبی، یکی از عوامل بسیار مؤثری است که در مقایسه این دو نمی‌توان از نظر دور داشت. وسعت حضور احسان عباس در محیط غرب و غرب‌گرایش از زرین کوب است. بدون شک این حضور در پالایش اندیشه‌های وی و گرایش به غرب او بسیار مؤثر بوده است.

نکته‌ای که در تحلیل تطبیقی این دو حائز اهمیت است، محیط دانشگاه‌های عربی و ایرانی است. به نظر می‌رسد هم‌فکران زرین کوب در این فضای ادبی ایران، کمتر از یاران فکری احسان عباس هستند. این کاهش کمی، از یک سو بار مسئولیت زرین کوب را سنگین‌تر می‌کند و از سوی دیگر موجب می‌شده که در مقارنه دستاوردهای نقدی محیط‌های علمی عربی و ایرانی، کفه به طرف محیط‌های عربی بچربد. البته تنوع و کثرت جمعیتی این دو حوزه هم بی‌تأثیر نیست. هر دو نویسنده در حوزه تاریخ و ادب قلم‌فرسایی کرده‌اند؛ ولی دستاوردهای مکتوب احسان عباس جامعیت بیشتری دارد؛ بخصوص اینکه احسان عباس نسبت به شعر معاصر توجه بیشتری مبذول داشته است. شاید این امر معلول ظهور گسترده‌تر شعر نو در محیط عربی و مطالعات شخصی احسان عباس باشد.

بدون شک هر دو صاحب‌نظر در تعالی زمینه‌های ادبی عربی و فارسی بسیار مؤثرند و با توجه به اینکه هر دو در دوران گذار ادبی و شروع شعر نو نشو و نما پیدا کرده‌اند، نقش آن‌ها در تاریخ نقد ادبی برجسته و درخشان است. پیشینه زرین کوب و حضور پیوسته وی در وطن و کاستی‌های اولیه شعر نو در ایران، موجب شد که نگاه زرین کوب به گذشته ادب فارسی و تکیه بر منابع اصیل ادبی، نسبت به احسان عباس از قوام و غلظت بیشتری برخوردار باشد. این نگاه در معرفی او به عنوان یک چهره ملی و اصیل بسیار مؤثر است.

نتیجه

۱. زرین کوب و احسان عباس با نگاه هوشمندانه نقدی خویش ثابت کردند که هر ملتی می‌تواند در کنار تبادل فرهنگی با سایر ملل، استقلال ذاتی و هویت فرهنگی خود را حفظ کند. خطر واقعی زمانی حس می‌شود که ملتی تقلید و تبعیت کورکورانه از دیگران را بپذیرد. پس بهره‌برداری فرهنگی ایرانی و عربی از فرهنگ یونانی و غربی، نه به اندیشه ایرانی و عربی زیانی وارد می‌کند و نه با اصالت آن مغایرت دارد.

۲. از نوآوری‌های احسان عباس در کار نقدیش، بحث بیان و تحلیل و تبیین تأثیرپذیری شاعران معاصر؛ از جمله عبدالوهاب بیاتی و بدر شاکر السیاب از شاعران غربی چون الیوت و... است.

۳. امروز احسان عباس به عنوان یک ناقد نظری و عملی شناخته می‌شود و یکی از تفاوت‌هایی که بین او و زرین کوب بارز است، همین مسأله است که زرین کوب به استثنای مقاله‌های *با کاروان حله*، کمتر به کار نقد عملی پرداخته است.

۴. تفاوت دیگری که بین احسان عباس و زرین کوب مشاهده می‌شود این است که زرین کوب بیشتر از احسان عباس به سنت گرایش داشت و به استثنای مقاله *از صبا تا نیما*، چندان رغبتی به پرداختن به کار شاعران معاصر نداشت. ولی در مقابل، احسان عباس بیشتر وقت خود را صرف نقد و بررسی شعر معاصر عرب کرده و آن را کاملاً زیر نظر گرفته بود.

۵. زرین کوب با وجود اینکه از همه مکاتب و همه گرایش‌های نقدی جدید معاصر آگاهی یافته و آن‌ها را زیر ذره‌بین خود قرار داده بود، به حدّ توصیف این مکاتب بسنده کرد و اثری مستقل در این مورد ابداع و یا ترجمه نکرد. حال آن‌که در آن سو احسان عباس از هیچ تلاشی در این راه فروگذار نکرد و کتاب‌های بسیار نوشت و یا ترجمه کرد. به نظر می‌رسد عامل این موفقیت احسان عباس، وجود منتقدانی هم‌عصر چون احمد امین، محمد مندور، محمد نجم و غیره در کنار اوست که باعث شد فرصت بیشتری برای پرداختن به مکاتب جدید روز جهان و غرب برایش فراهم شود. حال آن‌که زرین کوب در ایران آن دوره، بار نقد ادب ایرانی را که متأسفانه پشتوانه و قدمت زیادی نداشت، به تنهایی بر دوش می‌کشید.

۶. هر دو نویسنده علاوه بر نقد ادبی، در حیطه‌های دیگر مثل تاریخ و اسلامیات قدم زده‌اند و یکی از امتیازات کار آن‌ها ایجاد ارتباط بین تاریخ ادبیات و نقد ادبی بوده است.

۷. هر دو در نگاه به تأثیر متقابل از فرهنگ و ادب غرب اعتدال‌گرا بودند و هرگز در حدّ مترجم آثار غربی باقی نماندند؛ با این تفاوت که احسان عباس بسیار بیشتر از زرین کوب متأثر از روش‌های نقدی غرب بود.

۸. در نهایت به نظر می‌رسد، وسعت دستاوردهای مکتوب احسان عباس برای بررسی نظرات نقدی وی، مجال بیشتری به خواننده می‌دهد.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. حسین بکار، یوسف (۲۰۰۱)؛ *سادن التراث، - احسان عباس -*، لبنان: المؤسسة العربیة للدراسات والنشر.
۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)؛ *آشنایی با نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۳. ----- (۱۳۴۳)؛ *با کاروان حله*، تهران: انتشارات آریا.
۴. ----- (۱۳۴۷)؛ *شعری دروغ، شعر بی نقاب*، چاپ اول، تهران: انتشارات جاویدان.
۵. ----- (۱۳۷۸)؛ *نقد ادبی*، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
۶. ----- (۱۳۷۸)؛ *زرین کوب به قلم زرین کوب*، نشریه اطلاع رسانی و کتابداری.

٧. السعافين، ابراهيم (٢٠٠٢م)؛ احسان عباس ناقد بلا ضفاف، عمان: دار الشروق.
٨. عباس، احسان (١٩٩٢م)؛ بدر شاكر السياب، الطبعة الخامسة، بيروت: دارالثقافة المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
٩. ----- (١٩٨٧م)؛ اتجاهات الشعر العربي المعاصر، رقم ٢، الكويت: سلسلة عالم المعرفة.
١٠. ----- (١٩٨٣م)؛ تاريخ النقد الادبي عند العرب، الطبعة الرابعة، بيروت: دارالثقافة.
١١. ----- (١٩٨٧م)؛ فنّ الشعر، الطبعة السادسة، عمان، دارالشروق.
١٢. ----- (١٩٨٠م)؛ من الّذي سرق النّار، خطرات في النّقد والأدب، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
١٣. عباس، عبدالحليم عباس (٢٠٠٢م)؛ احسان عباس بين التّراث و النّقد الأدبي، عمان: وزارة الثقافة.
١٤. عباسي، حبيب الله (١٣٨٤)؛ رويكردهاي شعر معاصر عربي، تهران: سخن.
١٥. عرفات الضاوي، احمد (١٣٨٩)؛ كارگرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سيد حسين سيدى، مشهد: دانشگاه فردوسی.
١٦. القضاة، نورمحمدعلي (١٣٨٣)؛ پايان نامه، ترجمه و تعليق اتجاهات الشعر العربي المعاصر، قزوین.

کتاب ماه.

ب: مجله ها

١٧. پرويني، خليل (١٣٨٤)؛ «احسان عباس شخصية التقديرية المتميزة»، مجلة بحوث العلوم الانسانية.
١٨. قضاة، نور محمد علي (١٣٨٤)؛ «زرّين كوب و احسان عباس دو قلّه نقد ادبي معاصر ايران و عرب»، فصلنامه کتاب ماه ادبيات و فلسفه، شماره ٩٨ و ٩٩، صص ٦٠-٦٥.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دراسة تطبیقیة فی آراء "احسان عباس و عبدالحسین زرین کوب" النقدیة فی نظرتهما إلی التقلید والتجدّد الأدبی^۱

أبو الحسن أمین مقدسی^۲

استاذ مشارک فی جامعة طهران

داود شیروانی^۳

طالب ماجستير قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة طهران

الملخص

يعتبر إحسان عباس و عبدالحسین زرین کوب شخصیتين موسوعيتين في الأدبين العربي والفارسي وإتّهما من عباقرة النقد الأدبي حيث حصلتا ببذل جهود عملاقة لتأليف كتب قيّمة على ذروة النقد المعاصر. هذا وقد توسّعا في المجال النقدي و وطّدا علاقات وثيقة بين النقد وتاريخ الأدب، حيث يمكن اندراج دراستهما في إطار الأدب المقارن. في هذا المجال بدأ الناقدان بحوثهما النقدية بمقارنة الأساليب النقدية القديمة للشرق والغرب بالنقد المعاصر، فقدّما صورة جديدة للنقد الأدبي، حيث يمكن أن نطلق عليهما النقاد المحضرمين. ألا وأتّهما - بالثقافة والوعي العلمي ودراسات نقدية قيّمة والتعرّف على المدارس النقدية الجديدة - عرّضا طريقة حديثة في دراسة الأصالة والكلّاسيكية. ومن أهم مظاهر النقد عندهما هي النظرة الوسطية، وبينما نرى بعض الباحثين ينتهجون منهج الإفراط والتفريط في المقارنة بين الشرق والغرب، اتّجه الناقدان نحو الاعتدال في هذه المقارنة، ولكن يتّخلف مدى آرائهما إلى الأصالة والتجدّد، فبينما نرى إحسان عباس متجدّداً في آرائه النقدية وأكثر ميلاً إلى الشعر الحر، نرى زرین کوب أكثر ميلاً إلى الأصالة والكلّاسيكية. مع هذا، إتّهما يعتقدان بالتجدّد والحداثة معتمداً على الكلّاسيكية أو «لا جديد دون قديم». وهذه الآراء والاتّجاهات الشاملة ومترامية الأطراف قد تميز هذان الناقدان في هذا الحقل عن سائر النقاد المعاصرين.

الكلمات الدلّيلية: احسان عباس، زرین کوب، النقد الأدبي، الكلّاسيكية والحداثة، الشعر الحر، الغرب والشرق



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی